

عنصر سیاسی و اجتماعی در شعر عصر مشروطه

فاروق خرابی

استادیار گروه علوم اجتماعی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه گیلان

چکیده

نهضت مشروطیت جامعه ایران را دستخوش تحولی عمیق کرد و نوعی تغییر نگرش در حیات معنوی ایرانیان را سبب شد. انعکاس این تحولات را می‌توان در شعر عرصه مشروطه ملاحظه کرد. برای نخستین بار عناصر سیاسی و اجتماعی، به عرصه شعر راه یافت و معضلات اجتماعی از دیدگاه نو، یعنی نقادانه مورد بررسی قرار گرفت. مفاهیمی چون آزادی، بیداری، پیشرفت، طبقات اجتماعی و نیز پدیده‌های ناخوشایند اجتماعی و کاستیهای موجود زندگی مورد ملاحظه قرار گرفت و به مضمون و محتوای شعر بدل گردید.

واژگان کلیدی: مشروطه، عنصر سیاسی و اجتماعی، وطن، بیداری، استبداد، انقلاب، نهضت، دهقانان، زنان، اشرافیت.

مقدمه

انقلاب مشروطه ایران یکی از بزرگترین و شگفت انگیزترین رخداد‌های تاریخ ایران است و به منزله نقطه عطفی در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم کشور ما محسوب می‌شود. جامعه ایران در آستانه انقلاب مشروطیت حسب ظاهر، هنوز تمامی خصوصیات جامعه شناختی یک جامعه سنتی را حفظ کرده بود. شکل حاکمیت سیاسی، استبداد کهنسال ایرانی بود که به حق می‌توان آن را نمونه متعارف استبداد شرقی دانست. از نظر تاریخی در کشور ما، پادشاه مستبد دارای قدرتی نامحدود بود و مالک جان و مال و ناموس و آبروی تمامی اهالی به شمار می‌رفت. تاریخ ما به تحقیق فاقد هر گونه سابقه‌ای از مشارکت مردم در امر حکومت و اداره جامعه بود.^۱ (ادیب الممالک، ۱۳۱۲، ص ۵۲۰)

طی قرن نوزدهم میلادی، در اثر یک سلسله تحولات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، رفته رفته شکافهایی در جامعه سنتی ایران پدیدار گردید و حقانیت رژیم سیاسی مبتنی بر استبداد سلطنتی مورد تردید قرار گرفت.

در این دوره، جامعه ایران، به هر دلیلی موفق نشد با تکیه به ارثیه معنوی خود، تالی دیگری در مقابل استبداد سلطنتی ارائه کند. از این رو گروههایی از مردم شهری، به ویژه عناصر اصلاح طلب دولت و دیوان و تجار و روشنفکران، در اندیشه‌های آزادی خواهانه غربی (آزادیهای مدنی، مصونیت جان و مال فرد از تعرض و تفکیک قوای سه‌گانه و حاکمیت قانون) محمل مناسبی جهت مبارزه با حکومت استبدادی قاجارها یافتند.

تحولات مزبور، زمینه را جهت پیدایش نهضت مشروطیت آماده ساخت. این نهضت عمدتاً محدود به شهرها بود و اکثریت چشمگیر مردم کشور ما که در جامعه روستایی، ایلی دهقانی و یا چادرنشینی کامل به سر می‌بردند، در این جنبش و انقلاب شرکت مؤثر و فعالی نداشتند و به صورت حاشیه‌ای از آن تأثیر پذیرفتند. به عبارت دیگر جنبش مشروطیت ایران را می‌توان نهضت اعتراضی مردم شهری، بر ضد حکومت استبدادی و نحوه اداره کشور محسوب کرد.

اکثر انقلابهای بزرگ تاریخ، دارای شاعران و حماسه سرایان ویژه خود هستند. گئورگ

هروگ^۱ در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان، شاندروپتوفی^۲ در انقلاب نیمه قرن گذشته مجارستان، خوزه مارتی^۳ در انقلاب کوبا، مایاکوفسکی^۴، یسینین^۵ و الکساندر بلوک^۶ در انقلاب روسیه، چهره‌هایی نسبتاً شناخته شده به شمار می‌آیند.

شاعران و نویسندگان و سایر هنرمندان عصر انقلابها و نیز نویسندگان ادبیات اجتماعی، جامعه‌شناس، تحلیلگر و محقق علوم اجتماعی نبودند اما به یمن احساس قوی و شامه بسیار حساس هنری‌شان، چنان توصیفها و گاهی تحلیل‌هایی از جامعه عصر خود و تحولات آن بر جای گذاشته‌اند که خواننده کنونی از خلال نوشته‌ها و سروده‌هایشان می‌تواند به تصویری بسیار دقیقتر از آنچه ممکن است از طریق مطالعه نوشته‌های وقایع نگاران تحصیل گردد، دست یابد. انقلاب مشروطیت ایران از لحاظ دارا بودن شعرای عصر خود، بی‌تردید در ردیفهای نخستین انقلابهای جهان قرار دارد.

منظور ما از شعرای عصر انقلاب مشروطیت به طور کلی تمامی گویندگانی هستند که در دوره‌های مختلف انقلاب اشعاری با محتوای سیاسی و اجتماعی سروده‌اند و یا به گونه‌ای اشعارشان از فضای عصر آزادی و مشروطه خواهی و ارزشها و آرمانهای آن دوره تأثیر پذیرفته است.

مشهورترین آنها عبارتند از:

میرزا آقا خان کرمانی، ادیب الممالک امیری، ابوالقاسم عارف قزوینی، سید اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال)، علی اکبر دهخدا (دخو)، ملک الشعراء بهار، ایرج میرزا، میرزاده عشقی، فرخی یزدی، ابوالقاسم لاهوتی و یحیی ریحان (گل زرد). علاوه بر آنها بسیاری دیگر از گویندگان نیز بوده‌اند که کمتر شناخته شده و حتی گمنام مانده‌اند.

شعرای دوره مشروطیت از نظر منشاء اجتماعی طیف نسبتاً متنوعی از عنصر اشرافی، اداری-دیوانی، روشنفکران روحانی و غیر روحانی و عامه مردم را تشکیل می‌دهند. اگر از خلال شعرهای ایرج میرزا و ادیب الممالک امیری تا اندازه‌ای با فضای اداری عصر

1- Georg Herwegh

2- Sandro Ptoefi

3- Jose Marty

4- Majakowsky

5- Jessinin

6- Alexander Block

متأخر قاجارها آشنا می‌شویم، اشعار وزین و پر صلابت ملک الشعراء بهار، صرف نظر از محتوی غنی سیاسی و اجتماعی آن، یادآور دوره‌های گذشته اعتلای ادبی جامعه ایرانی است.^۲ در کلام عارف، عشقی و فرخی یزدی کمابیش با امیدها و آرزوهای بی سرانجام و حرمانها و نارضایتیها و شکوه‌های اقشار متوسط شهری جامعه ایرانی آغاز قرن بیستم آشنا می‌شویم که از آن روزگار تا به امروز در گوشه و کنار، شنیدنی است. در حالیکه اشعار پاره‌ای دیگر مانند نسیم و ریحان بیشتر بیان معضلات و آرزوهای ظاهراً کوچک ولی تحقق ناپذیر و دردهای بی‌درمان توده‌های بی‌نام و نشان فرودستان شهری و روستاییان رعیت است.

در این دوره گروههایی از ایرانیان با جوامع اروپایی، چگونگی ساخت و کیفیت اداره آن و نیز اندیشه‌های سیاسی غربی آشنا شدند. این آشنایی (هرچند مبهم و گاهی تحریف شده) امکان مقایسه وضعیت حاکم در جامعه ایرانی را با جوامع مدنی مغرب زمین، فراهم کرد و نوعی نگرش نسبت به زندگی اجتماعی کشور ما را به دنبال داشت. اکنون دیگر وضع موجود عادی تلقی نمی‌شد و تمامی کاستیها و نارساییها از دیدگاهی نقادانه مورد بررسی قرار می‌گرفت. درآستانه قرن بیستم میلادی مفاهیمی چون آزادی، حقوق طبیعی و اجتماعی انسان و آرزوی آبادی و نوسازی کشور برای نخستین بار در ذهن و زبان برخی گروههای اجتماعی کشور ما جای خود را باز کرد. همین قشر (لایه) نازک اجتماعی بود که در تدارک فکری نهضت مشروطیت نقش فعالی را ایفا کرد و متعلقان همین لایه اجتماعی بودند که پس از اعلان مشروطیت از طریق تأسیس انجمن‌ها و انتشار وسیع مطبوعات آزاد، با فعالیتی پی‌گیر به اشاعه افکار و ارزشهای آزادی خواهانه دست زدند و از این طریق تفکر مردم شهری ایران را دستخوش تحول ساختند.

عناصر سیاسی و اجتماعی

شعر و شاعری از دوران قرون وسطی نقش با اهمیتی را در حیات معنوی مردم کشور ما ایفا کرده است. گنجینه غنی اشعار سخن پردازان دوره کلاسیک ادبیات ایران همواره برای تمامی نسلهای بعدی پر جاذبه و الهام بخش بود. شاید بتوان عرصه شعر را مهمترین حیطة هنری قابل دسترس، جهت ابراز وجود نخبگان فرهنگی شهری ایران محسوب داشت. با توجه به بیسوادی رایج در جامعه ما که در دوره انقلاب مشروطیت دامنگیر اکثریت چشمگیر مردم بود، اهمیت کلام منظوم، که به خاطر سپردن و نقل آن برای دیگران تا حدی میسر بود، بیش از پیش آشکار

می‌شود. پیداست که در اوضاع و احوال جدید، عرصه شعر نمی‌توانست از روند تغییرات اشاره شده برکنار بماند.

در این دوره که برای نخستین بار شعر سیاسی و اجتماعی در جامعه فرهنگی ما، پا به عرصه حیات می‌گذارد و شاعرانی که خود به افکار و آرمان‌خواهیهای جدید گرویده‌اند از سلاح شعر جهت تبلیغ نظریاتشان استفاده می‌کنند، شعر به پروانه عبور دیدگاههای جدید سیاسی و اجتماعی تبدیل می‌شود. آنها خود به اهمیت نقش شعر در جامعه ما و تأثیر آن در دلهای مردم عصر و زمانه خود واقف بودند. ادیب الممالک امیری در این باب می‌گوید:

گفتار چون تخم است و دل خلق زمین بی شک ز زمین روید تخمی که بکارند

(همان، ص ۵۳۹)

شاعران مشروطه به سبب همین رسالت سیاسی که برای خود قایل بودند نسبت به شعر متعارف عصر خود و محتوای غیر سیاسی آن نظر خوشی نداشتند و حتی سرایندهگان آن را مورد نکوهش شدید قرار می‌دادند:

میرزا آقا خان کرمانی :

من این شاعران را نگیرم به هیچ
نیرزد به من شعرشان یک پیشیز
... تو کلک سیاسی کجا دیده‌ای
که بانگ چنان خامه نشنیده‌ای

(ناظم الاسلام، ۱۳۶۱)

حتی ادیب الممالک امیری که خود قبلاً به سبک و سیاق متعارف شعر می‌گفته و مدیحه نیز فراوان سروده است، در آستانه انقلاب مشروطه دیدگاهش دستخوش تغییر شده و اشعار سیاسی و قصیده‌های وطنی سروده‌است. او شاعران غیر سیاسی را به شدت مورد انتقاد قرار داده است:

بس است دیگر افسانه خواندن و گفتن
که قصه‌گویی از شغل و پیشه سفهاست
تا کی ای شاعر سخن پرداز
می‌کنی وصف دلبران طراز
... کهنه شد این فسانه‌ها یکسر
کن حدیث نوی ز سر آغاز

(همان، ص ۱۰۱)

اشعار گویندگان عصر مشروطه را از لحاظ محتوی می‌توان به دو بخش تفکیک کرد:

الف- اشعاری که دارای مضمون سیاسی هستند.

ب- اشعاری که دارای مضمون اجتماعی هستند.

تفکیک میان دو عنصر سیاسی و اجتماعی و به عبارت دیگر حکومت و جامعه، اساساً ره‌آورد انقلاب صنعتی و آثار و تبعات آن یعنی رشد بی سابقه شهرنشینی و اجتماعی شدن کاراست. اگر سیر انقلابهای اروپا را از دوره انقلاب کبیر فرانسه مورد بررسی قرار دهیم، ملاحظه می‌کنیم که هرچه به زمان ما نزدیکتر می‌شویم، عنصر اجتماعی در کنار عنصر سیاسی پررنگتر می‌شود و از برجستگی خاصی برخوردار می‌گردد. سیر انقلابهای اروپا در قرن نوزدهم شاهدی بر این مدعاست. اگر در انقلاب کبیر فرانسه شعارها عمدتاً سیاسی و در حول سه خواسته آزادی، برابری، برادری شکل پذیرفته بودند، در انقلابهای قرن نوزدهم و اوایل بیستم، رفته رفته خواسته‌های اجتماعی آشکارا به شعارهای گروههای وسیعی از مردم کوچه و بازار تبدیل می‌شوند.

الف - عنصر سیاسی

اشعار سیاسی عصر مشروطه یعنی از دوره تدارک نهضت تا زمان موفقیت نسبی آن عمدتاً در حول موضوعهای زیر شکل گرفته است:

- ۱- نابسامانی امور و نحوه غلط اداره کشور، نبودن قانون، فقدان عدل و انصاف و ظلم و ستمی که بر مردم می‌رفته و بی‌دفاع بودن صرف آنها در مقابل حاکمان.
 - ۲- عقب ماندگی کشور و زیونی در مقابل بیگانگان، شکوه از مداخلات بیگانگان (به ویژه دولتهای روسیه و انگلستان) و تسلط آنها و رقابتهای آنها و از دست رفتن استقلال کشور، لعن و نکوهش هیأت حاکمه و خیانت امنای کشور، مقایسه وضعیت حاضر با گذشته‌ها و یادآوری دوران "مجد عظمت" سپری شده.
 - ۳- تشریح وطن، مدح وطن (اشعار وطنی یا "وطنیه‌ها") و تشویق مردم به وطن دوستی.
 - ۴- تلاش برای بیداری ملت و مدح آزادی و تشریح فواید آن.
 - ۵- توهم در مورد نظام مشروطه که ظاهراً گره‌گشای تمام مشکلات تصور می‌شد.
 - ۶- سرخوردگی از نظام جدید به سبب عدم تحقق آرزوها و آرمانها، مقایسه مشروطه جدید با استبداد قدیم و سرانجام در مواردی آرزوی انقلابی دیگر.
- میرزا آقا خان کرمانی که از ظلم حکام ستمگر ایران به عثمانی گریخته بود، در اشعار خود

وصف اسف انگیزی از اوضاع و احوال این عصر به دست می‌دهد:

مگر حال آن قوم برگشته است
مگر جور و بیداد افزون شده
همه، جای اهریمنان گشته است
جگرهای مردم همه خون شده

(ناظم الاسلام، ۱۳۶۱، ص ۲۲۴)

سپس به تشریح حال هموطنان خود پرداخته و سخن از محرومیت از حقوق و اسارت و

بندگی و عدم آگاهی آنها می‌گوید:

همه در اسارت و در بندگی
به حرمان جاوید از هر حقوق
نه آگه ز آزادی و بندگی
مگر گشته ز آباء علوی عقوق

(همان، ص ۲۲۴)

و در دنباله می‌گوید:

کسی مالک جان و ناموس نیست
ندانند فریادرس را که کیست

(همان، ص ۲۲۴)

و در مورد ظلم و بیداد حکومت، شاعر معتقد است که با «دد و دام» نیز چنین نکنند.

دل و جان انسان بیاید به درد
سزد گر بر این حال گریان شوی
که کس با دد و دام این سان نکرد
چو بر آتش تیز بریان شوی

(همان، ص ۲۲۵)

مشاهده وضع نابسامان کشور و زبونی دولت ایران در مقابل بیگانگان در بسیاری از

گویندگان عصر مشروطه به صورت نوعی واکنش روانی روی آوردن به دوره‌های دیرین تاریخ

ایران جلوه‌گر می‌شود. در این جریان دوره‌های تاریخی، که ظاهراً آگاهی دقیقی نسبت به آن وجود

ندارد، به صورت آرمان توصیف می‌شوند. (مسکوب، ۱۳۷۲، فصل اول)

میرزا آقاخان:

خوشا روزگاران فرخ زمان
بسی خرم آن روزگار خوشی
که روم و فرنگ از تو جُستی امان
که بودت به هر سوی لشگرکشی

(ناظم الاسلام، ۱۳۶۱، ص ۲۲۵)

مائیم که از پادشهان باج گرفتیم
دیهم و سریر از گهر و عاج گرفتیم
ز آن پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم
اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم

(ادیب الممالک، ۱۳۱۲، ص ۵۱۳)

خاک ایران نه مگر جنت این دنیا بود وسعت خانه ما، تا خط افریقا بود
هفده شهر ز قفقازیه هم از ما بود (نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۱۹۰)

وحید دستگردی:

این همان ملک که بگرفت ز فغفور خراج بر سر تاجوران هشت به روم و چین تاج
از چه ایدون شده بر تیر مذلت آماج می ستانند از او روس و بریتانی باج
(باستانی پاریزی، ۱۳۵۶، ص ۲۴۰)

فرخی و دیگران نیز اشعاری بر همین سیاق سروده اند (فرخی، ۱۳۷۵، صص ۹-۱۸۶ و
افشار، ۱۳۶۸، صص ۱۷۸-۱۷۷). وقوف بر عقب ماندگی در شاعران ایجاد نوعی مقاومت
می کند و به صورت آرزوی چیرگی بر غریبان سلطه گر در می آید.

میرزاده عشقی خطاب به غریبان گوید:

یاد آن عهدی که در مشرق تمدن باب بود وز کران شرق نور معرفت پرتاب بود
یادشان رفته همان هنگام در مغرب زمین مردمی بودند همچون جانور جنگل نشین
از همین رو گله گله می چریدندی گیاه خیز ای مشرق زمینی، روز مغرب کن سیاه
البته برای شاعران ما این سؤال نیز مطرح بود که چرا و چگونه شد که کشور ما دچار چنین
وضعیت گردید (عشقی، ۱۳۷۵، ص ۲۴۰).

چه بُد، چگونه شد آخر، چه وضع پیش آمد که پست تر از همه امروز ملک و ملت ماست
(ادیب الممالک، ۱۳۱۲، ص ۱۰۱)

از نقطه نظر علمی، مفاهیمی چون «وطن» و «ملت» به معنای کنونی آن محصول عصر
انقلاب صنعتی و رواج صنعت و سرمایه داری است. برای مثال در جریان انقلاب کبیر فرانسه
است که فرانسه به «وطن» تمامی فرانسویان تبدیل می شود. در ایران تا اواخر دوران سلطنت
ناصرالدین شاه، در متون و نیز در آثار منظوم، واژه های «وطن» و «ملت» به معنا و مفهوم کنونی
آن به کار نمی رفت.^۳ در آستانه نهضت مشروطه است که این واژه ها جایگاه خود را در اذهان باز
می کند. از گویندگان این دوره، اشعار زیادی در مورد «وطن» در دست است که به «اشعار وطنی» و
یا «وطنیه ها» معروف هستند (کسروی، ۱۳۴۰، صص ۴۶-۴۷). ادیب الممالک که ایران را اسیر
دست دولتهای آژمند اروپایی می دید، در باب نصیحت به ابنای کشور گوید:

این وطن ما، منار نور الهی است هم ز نبی خواندم این حدیث و هم از زند
(ادیب الممالک، ۱۳۱۲، ص ۱۶۹)
نالۀ مرغ اسیر، این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس همچو من است
مفهوم «ملت» که قبلاً بیشتر به معنای سلک و مذهب به کار می‌رفت اکنون به معنایی تازه
مطرح می‌شود. (عارف، ۱۳۷۵، ص ۲۰۴).

کیست ملت دستۀ دهقانان رنجبر کیست ملت فرقه بازاریان خون جگر
کیست ملت فرقه صنعتگران باهنر (نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۱۵۰).
در کشور فرانسه، در جریان انقلاب و رویارویی‌هایی که میان آزادی خواهان و هواداران رژیم
کهن صورت می‌گرفت، تمامی اختلافهای محلی و منطقه‌ای تحت الشعاع روند انقلاب گرفت و
ذوب شد و ملت فرانسه پدید آمد. ملک الشعراء بهار تحول مشابهی را که منجر به پیدایش
«ملت» در ایران گردید، به صورت کلام منظوم بیان کرده است:

به هم یار گشتند مردان کشور خراسانی و گیلی و اصفهانی
ز ناگه ز هر سو غریوی بر آمد به تنبیه شه کرده با هم تبانی

(بهار، ۱۳۶۸، ص ۷۵۹)

همزمان با رواج اندیشه‌های نوین در باب منشاء قدرت سیاسی و حکومت، گویندگان
عصر مشروطه هم می‌خواهند نشان دهند که تمامی قوا ناشی از ملت است:
آنکه کشور را از این ذلت رهاند ملت است آنکه کشتی را سوی ساحل رساند ملت است
آنکه سلطان را سر مسند نشانند ملت است (نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۱۵۰)
حتی این اندیشه به گذشته‌های دور، اعم از اساطیری و واقعی تاریخی، تعمیم داده و به
اصطلاح عطف به ما سبق شد.

همیشه مالک این ملک ملت است که داد سند به دست فریدون، قباله دست قباد
(عارف، ۱۳۷۵، ص ۲۳۸)

روشنفکران عصر مشروطه توده مردم را در ناآگاهی می‌پنداشتند و کیفیت مزبور به
صورت «خواب غفلت» تلقی می‌گردید. به زعم آنها نهضت مشروطه و آزادی، مقدمه بیداری
مردم محسوب می‌شد.^۴ نسیم شمال صحنه اجتماعی ایران را چنین توصیف می‌کند:
تو را چه کار که یک ربع شهر بیکارند دو ربع خفته و یک ربع تازه بیدارند

(نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۱۱۵)

علی خان قاجار ظهیر الدوله مردم عصر و زمانه خود را اسیر اوهام و پندارها می بیند:

همه در بند پندارند و وهمند همه احمق، همه گول و نفهمند

(ظهیرالدوله، ۱۳۷۶، ص ۵۰۳)

ما همه سر مست و دشمنان همه باهوش ما همه در خواب و حاسدان همه بیدار

(ادیب الممالک، ۱۳۱۲، ص ۲۵۳)

ای ایرانی خفتی و بگذشت بسی برخیز و به کار خویش بنگر نفسی

(بهار، ۱۳۶۸، ص ۱۲۹۲)

عارف قزوینی مشروطه و آزادی را به منزله بیداری ملت و به هوش آمدن آن تعبیر می کند.

پیام دوشم از پیر می فروش آمد بنوش باده که یک ملتی بهوش آمد

(عارف، ۱۳۷۵، ص ۲۰۰)

معهدا همین گویندگان نسبت به این «بیداری» و واقعی بودن آن چندان خوشبین نبوده و به

ویژه در عصر متأخر نهضت مشروطه با ناباوری بدان می نگریسته اند.

با وجود این چراید خفته بیدار نیست یک رگی هشیار نیست

(نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۱۶۴)

بهار:

گوییم که بیدار شدیم! این چه خیالی ست بیداری ما چیست

بیداری طفلی ست که محتاج به لالاست از ماست که بر ماست^۵

ای دیده خون بیار، که یک ملتی به خواب رفته است و من دو دیده بیدارم آرزوست

(عارف، ۱۳۷۵، ص ۲۲۴)

تغییر نظام سیاسی و تبدیل حکومت ایران به مشروطه، ظاهراً داروی تمامی دردها تصوّر

می شد. نمونه های زیر به خودی خود گویا هستند:

شاد باش ای مجلس ملی که بینیم عنقریب از تو آید درد ملت را در این دوران طبیب

(ادیب الممالک، ۱۳۱۲، ص ۵۳)

هزار پرده ز ایران درید استبداد هزار شکر که مشروطه پرده پوش آمد

(عارف، ۱۳۷۵، ص ۲۰۰)

کلام منظوم در جریان تهییج مردم بر ضد نظام استبدادی نقش فعالی را ایفا کرد. در شهر تبریز شعری را که میرزا جواد ناطق نخستین بار در تحصن مشروطه خواهان، در قنسولخانه انگلیس، به صدای بلند خوانده بود به زودی به سرود و شعار راهپیماییها تبدیل شد:

آه ای آزادگان از دست استبداد، داد خانمان شش هزاران ساله را بر باد، داد
یک نفر کز مادرش هنگام زاد، آزاد زاد بهر چه، خود را به دست جور استبداد، داد
هر دم از هر گوشه‌ای می‌آید این فریاد، یاد آه ای آزادگان از دست استبداد، داد^۶

بخش قابل توجهی از اشعار شعرای عصر مشروطه معطوف توصیف حوادث و منازعات سیاسی آن زمان است و سیمای جالبی از آن جریانها به دست می‌دهد.

به فاصله کوتاهی پس از اعلان مشروطیت، مظفرالدین شاه فوت کرد و پسر وی محمد علیشاه به تخت نشست. این پادشاه با مشروطه و آزادی سر سازگاری نداشت و اقدامات وی مشروطه جوان را با بحرانی عمیق رو به رو ساخت. از این زمان، ناظر اصطکاک و کشمکش دائمی میان شاه و دربار و تمامی هواداران نظم کهن از یک سو و مجلس شورا و انجمنها و مطبوعات مشروطه خواهان از سوی دیگر هستیم.

پس از ترور اتابک، که محمد علی شاه قصد داشت به دست وی بساط مشروطه را برچیند، روزنامه روح القدس علناً شاه را متهم به توطئه جهت بر اندازی نظام مشروطه کرد:

ظالم ز ستم همیشه لات آمده است رخ رفته، پیاده با نبات آمده است
مشروطه طلب به اسب و پیل است سوار چون گشته وزیر، شاه مات آمده است^۷

مشروطه خواهان ایران از آغاز، نسبت به دولت روسیه و نیات آن فوق العاده بدبین بودند. لیکن در مورد انگلستان تا این زمان، این اندازه بدبینی وجود نداشت. بخصوص که در جریان اعتراضهایی که منجر به اعلان مشروطیت شد، دیپلماتهای بریتانیا به طور عملی از مشروطه خواهان حمایت کرده بودند. مع هذا افشای مفاد قرار داد ۱۹۰۷، که در بحبوحه انقلاب مشروطه صورت گرفت، ضربه سختی به حیثیت سیاست انگلستان در کشور ما وارد ساخت.

ایرج میرزا در این باره شعر زیر را سروده است:

گویند که انگلیس با روس عهدی کردست تازه امسال
کاندر پلتیک هم در ایران زین پس نکنند هیچ اهمال
افسوس که کافیان این ملک بنشسته و فارغند از این حال

کز صلح میان گربه و موش
بر باد رود دکان بقال
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳، ص ۱۹۲)
ملک الشعراء بهار:

خرس صحرا شده همدست نهنگ دریا
کشتی ما رانده است به گرداب بلا
رقبا را بهم امروز سر صلح و صفاست
آری این صلح و صفایشان به سر ذلت ماست
ادیب الممالک امیری و فرخی یزدی و برخی دیگر نیز در این باره اشعاری سروده‌اند.
پس از شکستهای ایران در جنگهای ایران و روس، هیأت حاکمه ایران اعتماد به نفس خود
را از دست دادند و طی قرن نوزدهم بسیاری از رجال ایران به صورت هواخواهان و وابستگان
سیاستهای روس و انگلیس در آمدند. از آغاز قرن بیستم هواداران آلمان نیز به دو گروه مزبور
افزوده شده بودند.

نسیم شمال در این باره گوید:

خاک ایران شده ویران ز سه فیل
روس فیل، انگلو فیل، آلمان فیل
(نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۱۰۱)

ایرج میرزا در توصیف بزرگان ایران می‌گوید:

بزرگان وطن را از حماقه
یکی از انگلستان پند گیرد
نباشد بر وطن یک جو علاقه
یکی با روسها پیوند گیرد
به مغز جمله این فکر خسیس است
که ایران مال روس و انگلیس است
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳، ص ۹۴)

ارتش ایران نیز از ایفای کارکرد اصلی خود، یعنی حفظ حدود و ثغور کشور، بازمانده و تنها
به ابزاری جهت سرکوب مخالفان داخلی سلطنت قاجارها تبدیل شده بود. این کیفیت از دیدگان
حساس و کنجکاو شاعر عصر مشروطه دور نمانده است. ادیب الممالک امیری ارتش ایران را
چنین توصیف کرده است:

سپاهی که آوای زرینه کوس
سپاهی که هفتاد و هشتاد سال
ندانسته از بانگ جغد و خروس
نه با شیر کوشیده، نه باشکال
پس از کودتای محمد علی شاه در تابستان ۱۳۲۶/۱۹۰۸ مجدداً نظام استبدادی برقرار شد،
که چندان دوام نیافت. پس از اینکه، در تابستان سال بعد، مشروطه خواهان شمال و قوای

بختیاری تهران را اشغال کردند، نظام مشروطه به صورت نهایی استقرار یافت. حکومت جدید مشروطه را شاید بتوان به عنوان نوعی سازش عملی میان گروههایی از مشروطه خواهان میانه‌رو و بقایای هیأت حاکمه سنتی ایران محسوب داشت. در این زمان نهضت آزادی خواهی ایران دوره اعتلای خود را پشت سر گذارده و جامعه ما با بحرانی عمیق و وسیع مواجه گردیده بود، که از جمله مظاهر آن، فرو پاشی قدرت مرکزی، گردنکشی قدرتمندان محلی و مداخلات دولتهای خارجی بود. در چنین فضایی گروههای وسیعی از مردم شهری آرزوهای خود را نقش بر آب می‌دیدند. نوعی حرمان و سرخوردگی در میان آزادی خواهان پدیدار شد که انعکاس آن را می‌توان در اشعار گویندگان این دوره به وضوح ملاحظه کرد.

چه گویمت من از این انقلاب بد بنیاد که شد وسیله‌ای از بهر دسته شاید
چه مردمان خرابی از آن شدند آباد گر انقلاب بُد این، زنده باد استبداد

(عشقی، ۱۳۵۷، ص ۱۸۹)

وضع تازه به گونه‌ای است که از نظر شاعر نه به استبداد شباهت دارد و نه به مشروطه و در واقع ملقمه‌ای است از این دو:

امروز نه مشروطه است، نه دوره استبداد نه جلوه شیرین است نه کشمکش فرهاد
(نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۲۴۹)

احساس سرخوردگی در هیچ یک از گویندگان به اندازه ادیب الممالک نیست. او با سرودن ترجیح بند مفصل، تحت عنوان «دیده در خون جگر، زد غوطه - باد لعنت به چنین مشروطه» عقاید خود را در این باب بیان کرده است. (ادیب الممالک، ۱۳۱۲، صص ۵۵۴-۵۴۸) شاعران مشروطه اغلب به جای توضیح علل ناکامی نهضت و ریشه‌های اجتماعی آن، لبه تیز انتقاد را متوجه رجال خیانتکار و رفیقان نیمه راه و عناصر فرصت طلب درون صفوف خود کرده‌اند:

نسیم شمال خطاب به فرصت طلبان گوید:

میل داری بنویسم که چه بردی تو پول ها را به کجا بردی و بسپردی تو
(نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۱۹۳)

سالوس انقلابی ما اهل رزق بود یاران حذر کنید ز سالوس انقلاب
(فرخی، ۱۳۵۷، ص ۹۳)

عملکرد پاره‌ای از مشروطه خواهان به قدرت رسیده ظاهراً تفاوت چندانی با حکام دوره

استبداد نداشت، بلکه در مواردی بدتر از آنها بود، ملک الکلام کردستانی:

ز بس مشروطه خواهان با ضعیفان چو استبدادیان رفتار کردند
ضعیفان از برای دفع ایشان ز استبداد استمداد کردند

(ادوارد براون، ص ۴۵۳)

شیخ محمد مردوخ، امام جمعه کردستان، سیاهکاریهای معزالسلطان سردار محیی حاکم عصر مشروطه کردستان را، که از مبرزترین مشروطه خواهان گیلانی به شمار می‌رفت، به زبان شعر توصیف کرده است:

آنچه سردار ما به ما کرده شمر ملعون از آن حیا کرده
ظلمهایی که او نموده به ما دل چنگیز از آن ابا کرده

(مردوخ، ۱۳۵۱، ص ۳۱۸)

ادیب الممالک در وصف نجدالسلطنه حاکم عصر مشروطه خراسان:

گر خراسان جان برد از دست روس و انگلیس جان نخواهد برد از بیداد نجدالسلطنه
(ادیب الممالک، ۱۳۱۲، ص ۴۵۴)

اکنون دوباره شعرا خود را با کشوری ویران مواجه می‌بینند:

دوش ایران را به هنگام سحر دیدم به خواب وه چه ایرانی، سراسر چون دل عاشق خراب
(فرخی، ۱۳۵۷، ص ۲۰)

لاهوئی:

ویران تر از ایران بود امروز دل من ای وای به این خانه ویران، چه توان کرد

(صدر هاشمی، ۱۳۶۳، ص ۴۷)

نسل جوانتر شاعران، فرخی، لاهوتی و عشقی از برآشفتگی آرزوی انقلاب دیگر می‌کنند:

این ملک یک انقلاب می‌خواهد و بس خونریزی بی حساب می‌خواهد و بس
امروز دگر، درخت آزادی ما از خون من و تو، آب می‌خواهد و بس
(عشقی، ۱۳۵۷، ص ۴۱۲)

انقلاب ما چو شد از دست ناپاکان شهید نیست غیر از خون پاکان خونبهای انقلاب
(فرخی، ۱۳۵۷، ص ۹۲)

البته ندای مخالف شاعران مذکور نیز وجود داشت:

مگو به خطه ری انقلاب باید کرد برای غارت مردم شتاب باید کرد

(صدر هاشمی، ۱۳۶۳، ص ۲۱۸)

ب - عنصر اجتماعی

نهضت مشروطیت ایران به شهرها محدود بود، و بر خلاف برخی از انقلابها (مثلاً انقلاب مکزیکی) دهقانان مشارکت فعالی در آن نداشتند. به غیر از نهاد سیاست، سایر نهادها، یعنی نهاد اقتصاد (به ویژه مالکیت ارضی)، نظام خانواده و خویشاوندی و ساختارهای فرسوده عشایری و آموزش و غیره هیچ یک حسب ظاهر به طور جدی مورد اعتراض واقع نمی شدند.^۸ مع هذا بسیاری شواهد حاکی از آن است که شروع نهضت و انقلاب، بسیاری از تعارضهای موجود در جامعه ایرانی را عیان کرد و جامعه ما از این زمان به مرحله جدیدی از حیات اجتماعی خود گام نهاد.

نگرش نسبت به معضلات و کاستیهای موجود که دارای جنبه اجتماعی بودند، دستخوش تغییر گردید. به عبارت صحیح تر مسایل اجتماعی، از دیدگاهی نقادانه مورد بررسی قرار گرفت. کیفیت مزبور در ادبیات منظوم عصر مشروطه به طور نسبتاً وسیع انعکاس یافت. عناصر اجتماعی موجود در شعر عصر مشروطه به طور عمده در برگیرنده موضوعهای زیر است: مسأله ارضی، یعنی نظام مالکیت و ناعادلانه بودن آن و وضعیت اسفبار دهقانان، مسأله فقر و غنا که اکنون از دیدگاهی دیگر بدان نگریسته می شود، دستگاه اداری، کارمندان، رشوه خواری، اشرافیت ایران، ارزیابی نقش منفی آن، وضع زنان و موقعیت اجتماعی آنها، آموزش و فرهنگ و نیز پاره‌ای مسائل اجتماعی دیگر مانند چگونگی کسب و کار، احتکار، اعتیاد، خانواده، امکانات و تسهیلات شهری.

نظام مالکیت ارضی و وضع روستاییان

در ایران آغاز قرن بیستم، که جامعه‌ای کشاورزی بود، مسأله ارضی در واقع مهمترین مسأله اجتماعی کشور محسوب می شد. طی قرن نوزدهم بخش قابل توجهی از املاک دولتی و وقفی و غیره، چه از طریق خریداری، واگذاری و غصب به مالکان خصوصی انتقال یافت. روند مذکور نه تنها هیچ گونه تأثیر مثبتی در زندگی دهقانان نداشت، بلکه بهره‌کشی از آنان را تشدید و علاوه بر بهره مالکانه یک سلسله عوارض و خدمات بدون مزد را بر آنان تحمیل کرد. پس از تأسیس انجمن تبریز، سایر شهرها نیز بدان تاسی کردند، و به فاصله‌ای کوتاه انجمنهای فراوانی در شهرهای سراسر ایران پدید آمد. روند تشکیل انجمنها محدود به شهرها نماند و در پاره‌ای از مناطق شمال، به ویژه آذربایجان و تا اندازه‌ای گیلان، به کمک و راهنمایی مشروطه خواهان تندرو، انجمنهای قصبات و دهات نیز دائر شد. در این مناطق دهقانان ندای مشروطه را به معنای

رهایی از اسارت اقتصادی تصویر و در بسیاری از روستاها از زیر بار اطاعت مالکان شانه خالی کردند و از پرداخت عوارض تحمیلی گوناگون خودداری نمودند و حتی از دادن بهره مالکانه مرسوم نیز امتناع ورزیدند.^۹ پس از کشمکشهای آغازین، انجمن تبریز که به مرجع تمامی شکایتها تبدیل شده بود، پرداخت عوارض جانبی را موقوف اعلام کرد و مقرر داشت که دهقانان تنها موظف به ادای بهره مالکانه معمولی می‌باشند.^{۱۰} مالکان آذربایجان، که از مصوبه مزبور ناراضی بودند، به مجلس شورای ملی متوسل شدند و مجلس، انجمن تبریز را به سبب موضع اتخاذ شده مورد عتاب و نکوهش قرار داد. اما انجمن تبریز به استناد اینکه «این اساس مقدس، محض دفاع ظلم است» و «تحمیلات فوق الطاقه» مبنای قانونی ندارد، از تصمیم خود عدول نکرد.^{۱۱} در روستاهای گیلان نیز حرکتهای مشابهی صورت پذیرفت، که در مندرجات روزنامه یومیة حبل‌المتین و یادداشتهای رابینو منعکس شده است.^{۱۲}

توصیف وضع ناگوار دهقانان ایرانی و سختیها و محرومیت‌های آنها یکی از موضوعات مورد علاقه شعرای عصر مشروطیت به شمار می‌رود.

رمضان آمد و در سفره زارع نان نیست در تن دخترکان پیرهن و تنبان نیست
جگری نیست که خونین ز غم دهقان نیست علت آن است که انصاف در این ویران نیست
(نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۸۱)

در شعر دیگری تعارضهای موجود در نظام مالکیت ارضی به عیان به معرض دید گذاشته می‌شود.

هرگز نکند فعله به ارباب مساوات هرگز نشود صاحب املاک دموکرات

(همان، ص ۸۲)

علی خان ظهیرالدوله شرایط اسفبار زندگی دهقانان را طی شعری زیبا توصیف کرده است:
ببین یک زارعی هشتاد ساله ندارد کاسه‌ای یا یک پیاله
... نه خانه نه زمین، نه ملک، نه پول سراپا لخت و صحراگرد چون غول

(ظهیرالدوله، ۱۳۶۷، ص ۴۸۷)

اشعار زیر از ایرج حکایت از شکاف عمیق فرهنگی میان روستاییان و روشنفکران می‌کند. او با گله‌مندی از اسارت و بی‌اطلاعی دهقانان سخن می‌گوید:

رعایا جملگی بیچاره‌گانند که از فقر و فنا آوارگانند
ز ظلم مالک بی‌دین هلاکند به زیر پای صاحب ملک خاکند
... چه دانند این گروه ابله و دون که حریت چه باشد، چیست قانون

(ایرج میرزا، ۱۳۵۲، ص ۹۴)

ابوالقاسم لاهوتی که دوره جوانی او مصادف با انقلاب مشروطه بود، در شعری که در روزنامه ایران نو، در سال ۱۹۰۹، به چاپ رسانیده از فقر و سیه روزی روستاییان شکوه سر می‌دهد:

ای رنجبر سیاه طالع بیچاره پا برهنه زارع^{۱۳}
نکته جالب اینکه ندای مخالف نیز در این زمینه وجود داشت. در زمانی که آزادی خواهان تندرو و مشوق دهقانان در شانه خالی کردن از زیر سلطه اربابان بودند، حاج سید نصرآ... تقوی وکیل صاحب نفوذ مجلس شورا از تهران در شعری که در روزنامه صور اسرافیل به چاپ رسانیده از جمله گوید:

قومی به نام حب وطن هر سو گسترده‌اند دام تقاضا را
استاده‌اند تا که بر آشوبند بر مالکان چیره رعایا را^{۱۴}

فقر و غنا

فقر و غنا که در ادبیات منظوم کلاسیک ایران همواره جایگاهی داشت، اکنون به طور جدی مورد توجه قرار می‌گیرد. بدین معنی که دیگر فقر به صورت امری محتوم و طبیعی تلقی نمی‌شود. شاعران عصر مشروطه سعی دارند فقر را به عنوان پدیده اجتماعی ریشه یابی کنند و اغلب به صورت آشکار یا تلویحی آن را معلول نابرابری اجتماعی می‌دانند و غنای گروه‌های ویژه اجتماعی به صورت عامل فقر و تیره‌روزی گروه‌های بزرگتری تعبیر می‌شود. به عبارت دیگر اغنیا به عنوان طفیلی خوانده می‌شوند. علی خان ظهیرالدوله تعارض میان فقر و غنای عصر خود را چنین توصیف می‌کند:

کجا در قطعه‌ای از ارض این سان شنیدی مردمی بی‌درد و درمان
...امیران جمله خون خلق خورده چه غم شان گر فقیران جمله مرده

(ظهیرالدوله، ۱۳۶۷، ص ۴۸۹)

ای مفتخوران، مفتخوری تا کی و تا چند کو حس و حمیت
ای رنجبران، دربدری تا کی و تا چند بیچاره رعیت

(بهار، ۱۳۶۸، ص ۲۹۱)

اغنیا به صورت غاصبان اموال رنجبران تلقی می‌شوند:

اغنیا مال و منال رنجبر را می‌خورند رنجبر در زیر چنگ اغنیا یادش بخیر

(ریحان، ۱۳۵۰، ص ۱۷۸)

از چه رو مالکین بی انصاف به رعایا چنین کنند اجحاف

(همان، ص ۸۱)

اغلب شاعران خود را حامی رنجبران می دانند، عارف از اینکه طرفدار رنجبر شده است متعجب است:

چگونه گشت طرفدار رنجبر عارف کسی که خرد تن و گردنش تبر نکند

(عارف، ۱۳۵۷، ص ۲۷۱)

گروههای محروم اجتماعی به جنبش مشروطه دلبستگی شدید نشان می دادند و از آن امید فلاح داشتند:

در کشمکش تهران، هنگامه به مجلس بود چون طالب مشروطه، یک سلسله مفلس بود
جوش و خروش فقرا را ببین قال و مقال ضعفا را ببین^{۱۵}

مع هذا ایرج چندان به مشارکت گروههای فرودست، در جریانهای سیاسی و به طور مشخص مشروطه طلبی و قانون خواهی خوشبین نیست:

تهی دستان گرفتار معاشند برای نان شب اندر تلاشند
از آن گویند گاهی لفظ قانون که حرف آخر قانون بود نون
اگر داخل شوند اندر سیاست برای شغل و کار است و ریاست

(ایرج میرزا، ۱۳۷۲، ص ۹۴)

تغییر نظام سیاسی ایران و برقراری مشروطیت تحول مثبتی در وضع محرومان اجتماعی پدید نیاورد، بیش از همه گروههای فرودست اجتماعی بودند که از اوضاع نابسامان و رکود اقتصادی آسیب می دیدند:

هر سو نگری میان بازار جمله فقرا به حالت زار

(نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۳۸۶)

خلق از جان، همه بیزار شدند زارعین جمله گرفتار شدند
کسبه یکسره بیکار شدند

به نظر شاعر علت این است که "اغنیای داخل این کار [مشروطه] شدند" (همان، ص ۱۲۷)

اما محرومان کماکان خود را موظف به خدمتگذاری به اربابان می دانند:

گر چه نوکر شده از غم بی تاب می کند خدمت آقا به شتاب

(همان، ص ۳۴۶)

با این حال در اشعار نسیم شمال نوعی خوشبینی، نسبت به آینده و اعتقاد به ناپایدار بودن ظلم و آرزوی فنای آن آشکارا به چشم می‌خورد:

جهان سیاه ز ظلم و ستم نخواهد ماند به روی برف نشان قدم نخواهد ماند

(همان، ص ۱۲۳)

در اشعار شعرای جوانتر، یعنی در دوره متأخر انقلاب مشروطه، این آرزو به صورت اعتراض شدید و اعلان جنگ به اغنیا جلوه‌گر می‌شود.

ثروت آن کس که می‌باشد فزون باید گرفت و آنکه کم از دیگران دارد، فزون باید نمود

(فرخی، ۱۳۵۷، ص ۱۲)

در صف حزب فقیران اغنیا کردند جای این دو صف را، کاملاً از هم جدا باید نمود

(همان، ص ۱۲۹)

دستگاه اداری - کارمندان - رواج رشوه

دولت قاجارها به سیاق گذشته، به کمک همان دستگاه دیوانی سنتی، کشور را اداره می‌کرد. مشاغل مهم اداری در ازای تقدیم پیشکش به شاه، برای مدت یکسال به گروه معینی از شاهزادگان، امرا و اعیان و سایر صاحبان نفوذ واگذار می‌شد. غالباً برای این مشاغل بودجه‌ای منظور نمی‌شد و متصدی کار، می‌بایستی علاوه بر جمع‌آوری مالیات دولت، تمامی هزینه‌های مربوط، وجه لازم جهت تقدیم پیشکین سال آینده و نیز اندوخته‌ای را که به طور معمول در پی کسب آن بود به نحوی از مردم اخذ کند.

این شیوه اخاذی در اصطلاح رایج اداری ایران "کسب مداخل" خوانده می‌شد. حکومت‌های ایران به غیر از گروه کوچکی از کارکنان اداری و مالی که تحت عنوان میرزاها و مستوفیان شهرت داشتند، بر خلاف معمول کشورهای اروپایی فاقد کادر اداری منظمی بودند که با حقوق و مزایای معین و حفظ سلسله مراتب انجام وظیفه کنند. با وجود توسعه نسبی سازمان اداری کشور در دوره ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه ایجاد اداره‌های پست و تلگراف و گمرک، در اساس و مبانی نظام اداری کشور، تغییری ماهوی^{۱۶} پدید نیامد. دولت و دیوان همانند گذشته‌ها، دستگاهی بود که می‌بایست از آن ترسید و از "شر" آن در امان بود. نسیم شمال عملکرد حکومت در عهد استبداد را چنین توصیف می‌کند:

از جهنم از درک یاد آورید

یاد آن شلاق فراشی بخیر

یاد آرید عهد استبداد را

حاکمان ظالم جلاد را

(نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۱۸۸)

با تغییر نظام سیاسی و تصریح حاکمیت قانون و تضمین صوری و قانونی حقوق و آزادیهای فردی، البته تا اندازه‌ای از اعمال ستم آشکار جلوگیری شد. با این احوال در عملکرد دستگاه دولتی و شیوه‌های اجرایی کارکنان آن تغییراتی اساسی پدیدار نشد. بسیاری از دولتمردان دوره استبداد توانستند خود را با اوضاع و احوال جدید تطبیق دهد و مواضع قدرت را حفظ کنند.^{۱۷} رشوه‌خواری مرسوم در دوایر دولتی عهد مشروطه نیز کماکان رواج داشت. لبه تیز انتقاد شاعران عصر مشروطه متوجه رأس دستگاه اداری است.

ملک الشعراء بهار رجال ایران را چنین توصیف می‌کند:

در دست کسانى است نگهبانى ایران کاصرار نمودند به ویرانى ایران
در سلطنت مطلقه چندی پدران شان بردند منافع ز پریشانى ایران
نعم الخلفان نیز در این دوره فترت ذیروح شدند از جسد فانى ایران

(بهار، ۱۳۶۸، ص ۳۳۸)

سوء استفاده، اخاذی و دریافت رشوه، منحصر به رأس دستگاه نبود بلکه تمامی بدنه آن را فراگرفته بود.

در ولایات حاکم سر سخت

رشوه خواهد ز مردم بد بخت

(ریحان، ۱۳۵۰، ص ۸۱)

نکوهش رشوه‌خواری، یکی از موضوعهایی است که در اشعار این دوره به چشم می‌خورد. پای رشوت چون درآید به میان دست دین بسته و حق محکوم است

(ادیب الممالک امیری، ۱۳۱۲، ص ۵۵۰)

حتی در دوره مشروطه هم عدم رعایت ضوابط قانونی و موازین حقوق اداری، از ناحیه قدرتمندان و نیز فقدان هرگونه شکل صنفی کارمندان، آنها را در وضع بی دفاعی قرار می‌داد و به وسیله‌ای جهت نیل به اهداف و مطامع رؤسا، به ویژه قدرتمندان دستگاه حاکمه تبدیل می‌کرد که کوهی کرمانی از آنها به عنوان "اهل ادارات فقیر" نام می‌برد. صحنه‌ای که او توصیف می‌کند مربوط به جشن فرمایشی است که کارمندان اجباراً از ترس اخراج و بیکار شدن در آن شرکت جسته‌اند:

روزهای کار زحمت می‌کشند

روز بیکاری مصیبت می‌کشند

گشته آنجا جمع با رنج و ملال

جملگی لرزان ز بیم انفصال

(مکی، ۱۳۵۷، ص ۲۸)

اشرافیت

یکی از گروه‌های اجتماعی که به شدت مورد اعتراض و حتی تنفر محافل آزادیخواه ایران قرار داشت "اشرافیت" ایران بود. اصطلاح در زبان فارسی به طور معمول به صورت معادل واژه آریستوکراسی در زبانهای اروپایی به کار می‌رود. در اروپا اشرافیت از قرون وسطی به صورت یک مرتبت اجتماعی معین با حقوق و وظایف مشخص و تعریف شده وجود داشت. در مشرق زمین و مشخصاً در کشور ما از نظر تاریخی چنین گروه اجتماعی، که بتوان آن را معادل آریستوکراسی اروپایی محسوب کرد، وجود نداشته است.^{۱۸}

آنچه در دوره قاجار تحت عنوان اشراف خوانده می‌شد، به طور عمده عبارت بودند از پاره‌ای از اعضای خاندان قاجار که دارای عنوان شاهزادگی بودند و نیز برخی از اعضای خانواده‌های قدیمی از دیوانیان که صاحب نفوذ و تمول و اکثراً دارای القاب پرطمطراق بودند. آزادی خواهان دوره مشروطه "اشراف" را مایه عقب ماندگی کشور، عامل نفوذ خارجی و واسطه سیاسی آنها به شمار می‌آوردند. پیدا ست در کشوری که میزان برخورداری از امکانات و تسهیلات زندگی اکثریت قریب به اتفاق مردم در سطحی بسیار نازل قرار دارد، چنین گروه اجتماعی به سبب دست داشتن بر اموال و داراییها به خودی خود مورد رشک و خشم دیگران قرار می‌گیرد.

ایران سراسر پایمال از اشراف

آسایش و جاه و جلال از اشراف

دلالی نفت شمال از اشراف (عارف، ۱۳۵۷، ص ۴۱۳)

عارف بر آشفته از اینکه اشراف با تکیه به امکانات خود، در عصر مشروطه نیز برای مردم وکیل تعیین می‌کند، چاره کار را چنین می‌پندارد.

بزور مشت ز اشراف زر بگیر که تا

وکیل بهر تو تعیین به زور و زر نکند

(همان، ص ۲۷)

هیچ چیز نیست کاندز قبضه اشراف نیست

گر وکالت هم فتد در چنگشان انصاف نیست

(فرخی، ۱۳۵۷، ص ۱۰۹)

هم او در مورد اشراف :

اشراف عزیز نکته سنج من و تو

چون مار نشسته روی گنج من و تو

تا بی حس و جاهلیم، یکسر من و تو پامال کنند، دسترنج من و تو
(همان، ص ۲۵۵)

انتظام السادات (نیر):

ثمر دولت اشراف بشد خواری من مورث ضعف قوی باعث بیماری من
(صدر هاشمی، ۱۳۶۳، ص ۳۰۸-۳۰۹)

وضعیت زنان

در اشعار گویندگان دوره مشروطه مسائل و معضلات جامعه زنان ایران انعکاس چندانی نیافته است. در روستا زنان در امر تولید کشاورزی نقش فعالی ایفا می کردند. لیکن وضع جامعه روستائی، فقر اقتصادی و فرهنگی در حدی بود که هیچ گونه مفری جهت ابراز و بیان اعتراض وجود نداشت.

در جامعه شهری برای اکثریت زنان خارج از خانه هیچگونه وظایفی وجود نداشت. فقر فرهنگی حاکم در کل جامعه، در میان زنان از شدت بیشتری برخوردار بود. تنها پاره‌ای از وابستگان اقشار فوقانی جامعه و نیز روحانیون و در مواردی تجار و ندرتاً کسبه متوسط الحال شهری بودند که با آوردن معلم سر خانه و یا فرستادن دختران به مکتب، تلاشی جهت آموزش دختران خود به عمل می آوردند. با وجود تصریح و جوب تحصیل علم برای دختران در قرآن مجید و احادیث معتبر، سنتهای غلط و دست و پا گیر، مانع از گسترش آموزش آنها می شد.^{۱۹} در میان شاعران عصر مشروطه بیش از همه نسیم شمال به وضعیت زنان توجه کرده است. حمایت وی از زنان و دلسوزی او برای آنان حقیقتاً شگفت‌انگیز می نماید.

روز نشاط عالم است، تحصیل علم و خط و دین

وقت بلوغ آدم است، ای دخترک بیدار شو

(نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۷۵)

فرمود ختم المرسلین، تحصیل علم و خط و دین

از بهر نسوان لازم است، ای دخترک بیدار شو

ای دخترکان در طلب علم بکوشید

رخت هنر و معرفت از علم بپوشید

(همان، ص ۱۲۰)

او با تشریح وضع زنان در دوره جاهلیت عرب و حمایت رسول اکرم (ص) از حقوق آنان، عملاً قرینه‌هایی از زندگی اجتماعی زنان ایرانی عصر خود را به نمایش گذاشته است:

جان زن در معرض اموات بود	بلکه زن در حکم حیوانات بود
دختری گر می‌شد از بهر کسی	زین مصیبت می‌زدی بر سر بسی
کی خدا بهر چه دختر داده‌ای	جای مهر و ماه و اختر داده‌ای
تا چهل روز آن عرب در اندرون	از خجالت سر نیاوردی برون
هر زنی دارد تقاضای حقوق	دختران هستند دارای حقوق
هست پیغمبر طرفدار شما	در جزا زهرا بود یار شما

(همان، صص ۲۴۱-۲۴۰)

ابراهیم پور داود مسأله تعدد زوجات را موضوع شعر بلندی قرار داده و در تشریح مضرات اجتماعی آن به تفصیل سخن رانده است:

آن که دو زن بهر خویش روا دید	تریت قرن راست، قاتل و دشمن ^{۲۰}
وای بر آن سرزمین تیره که آنجا	کمتر ارزد زنی ز دانه ارزن

نسیم شمال در دفاع از زن و مادر گوید:

مگر که مادر بیچاره جزو آدم نیست	مگر که مادر بیچاره نسل آدم نیست
مگر که سلسله مادری نسب نبود	مگر به مادر خود مرد منتسب نبود
چه شد که اسم نسا کمتر از رجال شده	حقوق مادر بیچاره پایمال شده

(نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۲۲)

میرزاده عشقی در شعری به توصیف حال دختری فرهیخته می‌پردازد که در اثر فقر مالی و طمع و جهالت مادر مجبور به ازدواجی ناخواسته با مردی سالمند شده است و به قول او "احتیاج آمیخت با موی سیه ریش سپید".

(عشقی، ۱۳۵۷، ص ۳۰۴)

عارف معتقد است، اگر زنان بتوانند حقوق خود را از مردان بگیرند، وی همفکران

بی‌شماری خواهد داشت:

حقوق خویش ز مردان، زنان اگر گیرند در این میان من و صد دشت زن سپاه من است

(عارف، ۱۳۷۵، ص ۲۱۲)

آموزش و فرهنگ

کشور ما علی رغم گذشته درخشان فرهنگی، مدتها بود که همانند سایر ممالک مشرق زمین از نظر فرهنگی دچار رکود شده بود. در جامعه روستایی و عشایری ایران در آستانه انقلاب مشروطه، فرهنگ مکتوب تقریباً وجود نداشت در شهرها توده مردم بیسواد بودند. قشر کوچک فرهنگی جامعه ما از علوم جدید بهره چندانی نداشت.

آزادی خواهان و اصلاح طلبان این دوره، جهل و بیسوادی توده مردم را علت اساسی عقب ماندگی جامعه، حاکمیت ظالمان و زبونی کشور می دانستند. بدین لحاظ بود که تأسیس مدارس به صورت نوعی وظیفه ملی، اجتماعی و اخلاقی تلقی می گردید.^{۲۱}

نسیم شمال از زبان یک زن در وصف خانه پدری خود، که در حقیقت نمونه ای از سایر خانه هاست، گوید:

از زن و مرد نمی شد پیدا	در همه خانه ما، یک ملا
بود خالی ز کتاب و دفتر	خانه ها، طاقچه ها، سرتاسر
چشم ما کاغذ و سر مشق ندید	گوش ما نام معلم نشنید

(نسیم شمال، ۱۳۵۷، ص ۱۴۱)

به شاعر دیگری این احساس دست می دهد که گویا علم از خطه ما عبور نکرده است. علم پنداری که ننهاد در این کشور قدم صنعت از این خاک پنداری که ننموده گذر (ریحان، ۱۳۵۰، ص ۷۱)

ملک الشعراء بهار که خود از فرهیختگان زمان بود، در توصیف وضع علمی و آموزشی گوید:

از شیمی و جغرافی و تاریخ نفوریم	از فلسفه دوریم
---------------------------------	----------------

(بهار، ۱۳۶۸، ص ۲۶۴)

ظاهراً کلنل محمد تقی خان پسیان نیز از جهل خلاق به تنگ آمده بود:

جانم به لب آمد ز خرافات خلاق ای قدرت حق، اکمل انسان، نظری کن^{۲۲}
در چنین فضایی که همه عقب ماندگیها به بی علمی نسبت داده می شود، شاعران ما به صورت منادیان علم در می آیند.

جز علم و ترقی معارف	اندر دل خود هوس ندارم
---------------------	-----------------------

(نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۴۸)

ادیب الممالک امیری که از جمله سرآمدان ادب عصر بود، سعی دارد غرض و هدف از علم را تشریح کند:

غرض ز علم چه؟ واقف به حال خود گشتن که از چه روی گرفتار رنج و درد بلاست
غرض ز علم چه؟ پی بر حقوق خود بردن که از چه دستخوش و پایمال جور و جفاست
(ادیب الممالک، ۱۳۱۲، ۱۰۰)

چگونگی کسب و کار

رکود اقتصادی و خرابی وضع معیشت نیز از جمله واقعیت‌های اجتماعی هستند، که در ذهن گویندگان عصر مشروطه را به خود مشغول داشته‌اند. در این دوره در اثر ضعف قدرت دولت مرکزی، مداخلات بیگانگان و رواج ناامنی، ضربات سختی به پیکر اقتصاد ضعیف ایران وارد می‌آید و موجبات توقف فعالیت‌های اقتصادی و فقر روز افزون توده ساکنان شهرها و روستاهای ایران را فراهم می‌کند. این بن بست اقتصادی عصر متأخر قاجار، در اشعار شاعران عصر مشروطه انعکاس یافته است، نمونه‌ها:

ایرج: تجارت نیست، صنعت نیست، ره نیست (ایرج میرزا، ۱۳۵۲، ص ۹۴)
کوهی کرمانی:

نه زراعت، نه تجارت، نه علوم فقر و بدبختی به ما کرده هجوم
(مکی، ۱۳۵۷، ص ۳۰)

خبر از اکتشاف معدن نیست کس ز فردای خویش ایمن نیست
(ریحان، ۱۳۵۰، ص ۷۱)

چه کاسبی و چه صنعتی، چه روزگار خراب که زیر خاک به از روی خاک و طالار است
(نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۳۰۶)

خرابی وضع بازار به حدی است که کسبه برای امرار معاش معطل مانده‌اند:

کاسب بیچاره از بهر لباس اهل بیت روز و شب در اضطرار است ای رفیق مهربان
(ریحان، ۱۳۵۰، ص ۱۴۷)

اجناس در دکه عطار کساد است از پول نگویید که بسیار کساد است
(همان، ص ۱۸۸)

تجار ز فقر نا شکیب گشتند بی چیز و گداز پیر و برنا گشتند

(فرخی، ۱۳۵۷، ص ۲۳۶)

به هر که می‌نگرم ناله‌اش ز بیکاری است هر آنچه می‌نگرم اهل درد بسیار است
(نسیم شمال، ۱۳۷۰، ص ۱۰۶)

ملک الشعراء بهار که خود قبلاً سروده بود:

نکرد باید کاری که مردم عامه رها کند پی کار و دود سوی پیکار

(بهار، ۱۳۶۸، ص ۳۱۸)

اکنون آزرده خاطر می‌گوید:

این دکا کین کساد ای اهل تهران بسته به دکه بر بندید و مشت ظالمان را وا کنید
(همان، ص ۴۲۹)

در میان اشعار گویندگان این دوره مطالب جالبی در مورد معضلات مختلف اجتماعی و مسائل مربوط به فقدان امکانات و تسهیلات زندگی به چشم می‌خورد.

مسأله احتکار گندم توسط مالکان عمده، یکی از مشکلات بزرگ مردم شهری به شمار می‌رفت، قحطی نان حتی در دوره استبداد نیز مکرراً باعث شورش در شهرهای ایران شده بود.^{۲۳} ظهیر الدوله که در آستانه انقلاب مشروطه به حکمرانی همدان منصوب شده بود، شرح مبارزات خود را با محتکران آن دیار، که جملگی از متنفذان و قدرتمندان بودند، به تفصیل در خاطرات خود بیان کرده است.^{۲۴} او در اشعار خود نیز به این مسأله اشاره کرده است:

یکی انبارها کرده ز گندم که بفروشد به نرخ جان مردم

همه باید ز قحط نان بمیریم همه قربانی شاه و وزیریم

(ظهیر الدوله، ۱۳۶۷، ص ۴۹۰)

جالب توجه اینکه احمد شاه قاجار پادشاه عصر مشروطه خود نیز در شمار محتکران بود.

شه، ار داریم، سازد غله انبار وزیر ار هست، دزد و مردمی خوار

(همان، ص ۴۸۹)

شاعر دیگری در شعری تحت عنوان "ادبیات به اصطلاح خراسان" که به لهجه خراسانی

سروده، در مورد مسأله احتکار گوید:

صنف انباردار و داراهای ایرونه نگا

ملت جاهل بی‌همت چرونه نگا

گرنی [گرانی] نونه ببین، ارزونی [ارزانی] جونه نگا

راحت و خنده ما اهل مسلمونه نگا

سازمان شهرداری که قبلاً در ایران سابقه نداشت، در بسیاری از شهرها تأسیس شد^{۲۵}، اما از

عهده انجام وظایف محوله عاجز بود و یا پا نگرفته از میان رفت.

چار ماه است که مهمل شده کار بلدی آخر این قوم ندادند قرار بلدی

نه به مشهد بلدی ماند و نه در ری بلدی خفته در خاک عدم جسم نزار بلدی

(بهار، ۱۳۶۸، ص ۱۹۵)

ایرج در مورد کوتاهی شهرداری در پاک نگاه داشتن معابر:

پر شد در و دیوار بلد، از گل و لای گو خاک که گویم به سرت ای بلدی

(ایرج میرزا، ۱۳۵۲، ص ۲۰۳)

ادیب الممالک امیری در باب کمبودها در زندگانی شهری گوید:

زندگی سخت بود در بلدی که فضا تار و هوا مسموم است

آب اگر دیده شود غسلین است نان اگر یافت شود زقوم است

(ادیب الممالک، ۱۳۱۲، ص ۵۵۰)

عارف در مورد راه و مشکلات مسافرت سروده است:

راه تهران الی به کردستان این چه خواهی ز یزد و کرمانش

غرقه در قلزم و کثافت را کی کند پاک آب بارانش

کاش کالسکه راه آهن بود که بمردیم در بیابانش

(عارف، ۱۳۵۷، ص ۳۲۳)

یادداشتها

۱- ادیب الممالک امیری شاعر دوره مشروطه که با تاریخ عصر باستان آشنایی داشته (هر چند با برخی استنتاجهای نه چندان درست) تفاوت گذشته تاریخی ایران را با یونان و روم به زبان شعر نشان داده است:

روم و لاتین را زین پیش سناتور بوده است سالها در سر این کار هیاهو بوده است
مردمان را به سوی پارلمان رو بوده است آتن از فکر سُلن غیرت مینو بوده است

۲- همچنین نگاه کنید به مقاله "تجدید حیات ادبی" روزنامه صور اسرافیل شماره ۲۷، مورخ ۲۷ ربیع الاول ۱۳۲۶.

۳- «اگر من هیچ خدمتی دیگر به موسیقی و ادبیات ایران نکرده باشم وقتی تصنیف وطنی ساختم که ایرانی از ده هزار نفر یک نفرش نمی دانست وطن یعنی چه تنها تصور می کردند وطن شهر یا دهی است که انسان در آنجا زاییده شده باشد». ن-ک- ابوالقاسم عارف قزوینی، دیوان، تهران، ۱۳۵۷، ص ۳۳۴.

۴- تصویر کلیشه شده سر لوحه روزنامه صور اسرافیل، خود گویای این طرز استنباط است. فرشته‌ای مشغول دمیدن صور است، عده‌ای بیدار شده‌اند و آن را به یکدیگر نشان می دهند. پاره‌ای در حال بیدار شدن هستند ولی اکثریت هنوز در خواب عمیقی بسر می برد.

۵- بهار دیوان ص ۲۶۲؛ هم او در شعر دیگری در همین باب گوید:

گویند که نو شده است، هی هی این کهنه شش هزار ساله
کی پیر که کرده عمرها طی گردد به دو ساعت استحاله

(همان، ص ۴۲۳)

۶- نصرت الله فتحی، سخنگویان سه گانه آذربایجان، ۱۳۵۶، صص ۱۵۳-۱۵۲ و ۲۰۷ و ۲۰۶ کسروی، اثر پیشین، ۲۲۳.

۷- روزنامه روح القدس، شماره ۱۳، مورخ ۲۹ رمضان، ۱۳۲۵.

۸- البته محافل مشروطه طلبان تندرو از انقلاب مشروطه ایران استنباط دیگری داشتند. نویسنده مقاله "حقایق ناگوار" که در شماره ۱۳۹ روزنامه ایران نو مورخ ۲۲ فوریه ۱۹۱۰ به چاپ رسیده در این باره چنین می نویسد: «قبل از بیان این مطلب نباید این نکته را فراموش کرد که انقلاب ایران فقط شورش و طغیان بر علیه مطلقیت نبود بلکه تا اندازه‌ای اساساً حرکتی بر ضد اصول فئودالیت بوده و قیامی بود که وجه نظرش همانا برانداختن و ویران ساختن ریشه آن

عمارت قدیم و کهنه‌ای بود که اهالی‌اش می‌خواهند موافق اصول جدید آزادی، برابری و برادری قدم در شاهراه تجدد بگذارند».

۹- سید حسن تقی‌زاده، مقالات تقی‌زاده (زیر نظر ایرج افشار) جلد اول، تهران، ۱۳۴۹، مقاله «تاریخ انقلاب ایران»، صص ۳۴۱-۳۳۹ و ۳۵۷-۳۵۶.

همانجا صص ۳۵۶-۳۵۷؛ روزنامه انجمن و تبریز، شماره ۳۹، مورخ ۲۰ ذیحجه ۱۳۲۴.

۱۰- روزنامه انجمن (تبریز)، شماره ۱۲۲، مورخ ۱۲ رجب المرجب ۱۳۲۵.

۱۱- همانجا.

۱۲- روزنامه حبل‌المتین، تهران، روزانه، شماره‌های ۲۰، ۲۵، ۳۹، ۷۶ و نیز ۱۲۳، ۱۴۸، ۲۱۸.

محمد روشن (به کوشش)، مشروطه گیلان، از یادداشت‌های رابینو به انضمام وقایع مشهد، رشت ۱۳۲۵.

۱۳- روزنامه ایران نو، شماره ۹۳، مورخ ۱۳ فوریه.

۱۴- روزنامه صوراسرافیل، شماره ۲۷، مورخ ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۶.

۱۵- نسیم شمال، دیوان، ص ۳۶۲، در مورد شرکت محرومان در جنبش و انقلاب

مشروطه نگاه کنید به کسروی، ۱۳۴۰، ص ۲۳۶.

۱۶- ن.ک. دکتر کریم سنجابی، حقوق اداری، تهران ۱۳۳۴، به ویژه صص ۴۰-۲۲؛

مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، تهران ۱۳۵۸، صص ۴-۳.

۱۷- میرزاده عشقی در شعر تابلو مریم تصویرگویایی از وضعیت مزبور به دست داده ن.ک

عشقی، ۱۳۷۰، صص ۱۸۹-۱۸۸.

۱۸- در همان دوره انقلاب مشروطه تفاوت میان آنچه در ایران اعیان و اشراف خوانده

می‌شد با اشرافیت اروپا از دیدگان کنجکاو هموطنانی که با تاریخ اروپا آشنایی عمیقتری داشتند

پوشیده نمانده بود. در سرمقاله شماره ۱۰۲ روزنامه ایران نو، مورخ ۳۰ دسامبر ۱۹۰۹، تحت

عنوان «فئودالیزم» چنین آمده است: «اما آنچه راجع به مملکت ماست در حقیقت ما طبقه اعیان

(آریستوکراسی) حقیقی موروثی نداریم یعنی به آن طوری که در اروپا از این لغت مراد می‌کنند» و

نیز در شماره ۶۵ مورخ ۱۳ نوامبر ۱۹۰۹ همین روزنامه: «ایران یک مملکت فطرتاً (دموکرات) به

دو دلیل بزرگ اولاً به واسطه اینکه صفحه این مملکت میدان مبارزات و جدال اقوام و ملل

مختلف بوده که از ازمنه قدیم در اینجا با هم روبرو شده گاهی غالب و زمانی مغلوب گشته

می‌رفتند و بدین واسطه هیچ وقت ممکن نشد که از خود مملکت خانواده‌های اعیان و اصیل

زادگان قدیمی تاریخی تشکیل بشود مانند ممالک مغرب زمینی اروپا..ثانیاً علت عدم (آریستوکراسی) یعنی اصیل زادگی و اعیانیت در ایران بواسطه فلسفه و اساس مذهب اسلام است که تفوق یک مسلمان را بر مسلمان دیگر جایز ندانسته اجازه نمی دهد... حالا با این ترتیب اگر در ایران یک طبقه ایجاد و تشکیل شده که بالنسبه به سایرین ممتاز است به واسطه این است که حقوق سایرین را غصب کرده...بزرگان و اعیان امروز را نمی توان گفت از اعقاب اعیان حقیقی هستند».

- ۱۹- ن.ک. به ناظم الاسلام، اثر پیشین، ص ۲۴۴ یا دکتر حسین محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران جلد اول، تهران ۱۳۵۴، صص ۴۱۲-۴۱۴.
- ۲۰- مجله کاوه، شماره ۱۲ مورخ ۶ مرداد ۱۳۱۲۹۰، ۱۳ دسامبر ۱۹۲۰.
- ۲۱- ن.ک. کسروی، اثر پیشین صص ۳۸-۳۹ و ۲۶۷-۲۶۶ حاج میرزا یحیی دولت آبادی، تاریخ معاصر یا حیات یحیی جلد اول، تهران بی تا، از صفحه ۱۷۸ به بعد. در میان مشروطه خواهان توجه به امر آموزش عمیقاً ریشه یافته بود به گونه ای که حتی سالها بعد در نهضت جنگل طبق مرامنامه (بندهای شانزده و هفده، ماده پنجم) "تعلیمات ابتدایی برای کلیه اطفال مجانی و اجباری" پیش بینی شده بود. ابراهیم فخرایی، سردار جنگل، ۱۳۴۴، تهران، ص ۴۹.
- ۲۲- ن.ک. شرح حال کلنل محمد تقی خان پسیان به قلم چند نفر از دوستان و هواخواهان آن مرحوم، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۶، ص ۶۶.
- ۲۳- کسروی، اثر پیشین، صص ۱۴۰-۱۴۳ یا عباس اقبال، ورقی از تاریخ مشروطه ایران، حیدر خان عمو اوغلی، مجله یادگار، سال سوم، شماره ۵، مورخ دیماه ۱۳۲۵، ص ۶۶.
- ۲۴- خاطرات ظهیر الدوله، ص ۲۳۳-۱۱۰.
- ۲۵- ایرج افشار، قبالة تاریخ، ص ۱۷۳.

مآخذ

- ادیب الممالک، میرزا صادق خان امیر (۱۳۱۲)، دیوان کامل ادیب الممالک [تصحیح وحید دستگردی]، تهران، مطبعه ارمغان.
- افشار ایرج، (۱۳۶۸)، قبالة تاریخ، تهران، انتشارات طلایه.
- ایرج میرزا (۱۳۶۸)، تحقیق در احوال و آثار و اشعار ایرج میرزا و خاندان نیاکان او [به اهتمام دکتر محمد جعفر محجوب]، تهران چاپخانه رشديه.
- بهار، محمد تقی ملک الشعراء (۱۳۶۸)، دیوان اشعار شادروان محمد تقی بهار «ملک الشعراء» تهران، انتشارات توس، جلد ۱ و ۲.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۵۶)، تلاش آزادی، تهران، انتشارات نوین.
- براون، پروفیسور ادوارد، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت [ترجمه و تحشیه تعلیقات تاریخی و ادبی به قلم محمد عباسی] تهران، انتشارات معرفت.
- گروه نویسندگان (۱۳۵۶)، شرح حال کلنل محمد تقی خان پسیان به قلم چند نفر از دوستان و هواخواهان آن مرحوم، چاپ دوم، تهران.
- تقی زاده سید حسن (۱۳۴۹)، مقالات تقی زاده، جلد اول [زیر نظر ایرج افشار]، تهران، ۱۳۴۹.
- دولت آبادی، حاج میرزا یحیی، تاریخ معاصر یا حیات یحیی جلد اول تهران، انتشارات ابن سینا.
- روشن، محمد، به کوشش (۱۳۵۲)، مشروطه گیلان از یادداشتهای رابینو به انضمام وقایع مشهد، رشت، انتشارات طاعتی.
- ریحان، یحیی (۱۳۵۱)، دیوان یحیی ریحان، مدیر روزنامه گل زرد، تهران.
- سنجابی، دکتر کریم (۱۳۳۴)، حقوق اداری، تهران.
- صدر هاشمی، محمد (۱۳۶۳)، تاریخ جراید و مجلات ایران جلد دوم، اصفهان، انتشارات کمال (چاپ دوم).
- ظهیر الدوله، علی خان (۱۳۶۷)، خاطرات و اسناد ظهیر الدوله [زیر نظر ایرج افشار]، تهران، انتشارات زرین.
- عارف قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۵۷)، دیوان عارف قزوینی، تهران، انتشارات جاویدان.
- عشقی، میرزاده (۱۳۵۷)، کلیات مصور میرزاده عشقی [علی اکبر مشیر سلیمی]، تهران، ۱۳۵۷.
- فاتح، مصطفی (۱۳۵۷)، پنجاه سال نفت ایران، تهران، انتشارات پیام.
- فتحی نصرت الله (۱۳۵۶)، سخنگویان سه گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیت.

- فخرایی، ابراهیم (۱۳۴۴)، سردار جنگل، تهران، انتشارات چهر.
- کسروی، احمد (۱۳۴۰)، تاریخ مشروطیت ایران، تهران، امیر کبیر.
- محبوبی اردکانی، دکتر حسین (۱۳۵۴)، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران جلد اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۳)، داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع (سالهای ۱۳۰۰-۱۳۱۵) تهران، فرزانه.
- مردوخ کردستانی، شیخ محمد، تاریخ کرد و کردستان جلد دوم، سنندج، کتابفروشی غریفی.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۱)، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار جلد اول، تهران، انتشارات زوار.
- مگی، حسین (۱۳۵۷)، تاریخ بیست ساله ایران جلد سوم، تهران، امیر کبیر.